

دیدگاه تقوم و تفسیری مادی‌انگاران از حیات پس از مرگ (دیدگاه لین رادر بیکر)

فاطمه نصیحت کن**

زهرا خزاعی*

چکیده

برخی فیلسوفان مسیحی از جمله لین رادر بیکر حیات پس از مرگ را با رویکردی مادی‌انگاران تفسیر می‌کنند. بیکر معتقد است دیدگاه تقوم وی درباره ی هویت شخصی بیشترین سازگاری را با حیات پس از مرگ مسیحی دارد. مطابق این دیدگاه، ملاک این همانی شخصی، داشتن ویژگی منظر اول شخص است؛ از این رو شخص پس از مرگ بدن، به دلیل بقای این ویژگی باقی می‌ماند و به بدنی متناسب با آن جهان که با اعجاز خداوند خلق شده، دوباره تقوم می‌یابد. مقاله‌ی حاضر پس از تحلیل دیدگاه بیکر درباره‌ی رابطه‌ی تقوم و هویت شخصی و توجیه وی درباره‌ی سازگاری دیدگاهش با آموزه‌ی مسیحیت، آن را نقد می‌کند. وجود برخی ناسازگاری‌های درونی و نیز ایراداتی فلسفی مانند خلاصه‌کردن انسان در یک ویژگی و همچنین ناسازگاری نظریه‌ی بیکر با برخی آموزه‌های دینی، از آن جمله است. ایراداتی که در نهایت نشانگر ناکامی بیکر از ارائه‌ی تفسیری مادی‌گرایانه از حیات پس از مرگ مسیحی است.

واژگان کلیدی: ۱. دیدگاه تقوم، ۲. حیات پس از مرگ، ۳. منظر اول شخص، ۴. مادی‌گرایانه، ۴. لین رادر بیکر.

۱. مقدمه

همان‌قدر که زندگی و زنده‌بودن برای همه روشن و واضح است، در زوال زندگی و به‌عبارت‌دیگر، «مرگ» نیز هیچ شکی وجود ندارد و هیچ‌کس نمی‌تواند منکر «مرگ» شود. اما آنچه مهم و مورد‌بحث است، احوال اشخاص و افراد، پس از مرگ است. زندگی پس از

z-khazaei@qom.ac.ir

f.adviser@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۹۵/۱۰/۱۲

* استاد فلسفه دانشگاه قم

** کارشناس ارشد فلسفه دانشگاه قم

تاریخ دریافت: ۹۵/۴/۱۲

مرگ و چگونگی آن، از مهم‌ترین مسائلی است که هرچند بیشتر در حوزه‌ی ادیان مطرح است، اما به دلیل پیوستگی‌ای که با چگونگی تبیین شخص انسانی دارد، در حوزه‌ی فلسفه و فلسفه‌ی دین نیز وارد شده و از اهمیت بسزایی برخوردار است. این بحث به دلیل ریشه‌ای که از دیرزمان در عقاید مردم داشته، همواره مطرح بوده و میل انسان به جاودانگی، زمینه‌ی پرداختن به این بحث را هموارتر کرده است. در فلسفه نیز این مسأله در آثار نخستین فلاسفه از جمله افلاطون و ارسطو به چشم می‌خورد و به عنوان یک مبحث اصلی در فلسفه‌ی امروز نیز نقش پررنگی دارد. اینکه آیا یک شخص با مرگ، کاملاً از بین می‌رود یا زندگی دیگری پیش رو دارد؟ اگر زندگی پس از مرگ وجود دارد، به چه شکل و کیفیتی است؟ شخص چگونه پس از مرگ، مورد ثواب و عقاب قرار می‌گیرد؟ و از کجا معلوم که او همان شخصی است که در دنیا مرتکب این اعمال شده است؟ این سؤالات و بسیاری سؤال‌های دیگر موجب شده است که رویکردهای گوناگونی در مورد زندگی پس از مرگ مطرح شوند. لازم به ذکر است که گوناگونی رویکردهای موجود در مورد حیات پس از مرگ، ریشه در اختلاف عقیده‌ی این رویکردها در مورد چگونگی تبیین هویت انسانی و چیستی آن دارد. در این مقاله به بررسی حیات پس از مرگ از دیدگاه جدید لین رادر بیکر^۱ پرداخته شده است.^۲ برای بررسی و تحلیل هر دیدگاه جدید، شایسته است ابتدا به بستری که دیدگاه در آن مطرح شده است و دیگر رویکردهای موازی با آن دیدگاه توجه شود؛ از این رو پیش از پرداختن به معرفی و تحلیل دیدگاه لین بیکر، به عنوان یک فیلسوف مسیحی مادی‌گرا، به اختصار به دیگر نظریات مادی‌گرایانه در مورد حیات پس از مرگ و هویت انسانی اشاره می‌شود.

طبق دیدگاه مادی‌انگاران در مورد هویت شخصی، انسان موجودی صرفاً مادی است که دارای قابلیت‌های ذهنی و شخصی نیز می‌باشد. از آنجا که بدن مادی در هویت شخصی انسان نقشی محوری ایفا می‌کند، طبق این دیدگاه، بقای شخص پس از فناى بدن مادی امکان‌پذیر نیست. اما این بدان معنا نیست که هیچ‌یک از مادی‌انگاران اعتقادی به مسأله‌ی حیات پس از مرگ ندارند. بلکه از آنجا که بسیاری از فلاسفه‌ی مسیحی رویکردی مادی‌انگارانه دارند، برای توجیه بقای انسان و معاد مسیحی، راه‌حل‌های مادی‌انگارانه‌ی مختلفی ارائه داده‌اند. از جمله تبیین‌های مادی‌انگارانه در مورد حیات پس از مرگ، می‌توان به این موارد اشاره کرد:

الف) **خلق مجدد:** طبق این رویکرد که جان هیک از طرفداران آن است، اگر پس از مرگ شخص، خداوند بدنی با تمام ویژگی‌های جسمی و ذهنی شخص قبل از مرگ خلق کند، در واقع این بدن مجدداً خلق شده، باشخص پیش از مرگ این‌همانی دارد (۱۳، ص: ۱۴۸).

ب) **مدل مشابه‌ها**^۳: طبق این مدل که توسط ون اینواگن مطرح شده است، در واقع بدن‌ها به‌طور کامل از بین نمی‌روند، بلکه هنگام مرگ شخص، خدا بدن مرده‌ی او را کنار گذاشته و آن را با یک بدن مشابه جایگزین می‌کند؛ سپس در معاد همگانی، خدا بدنی را که نگه داشته بود، آورده و زندگی را به آن بازمی‌گرداند (۱۶، ص: ۴۹).

ج) **مدل بالابر سقوط‌کننده**^۴: طبق این مدل، خداوند درست در لحظه‌ی قبل از مرگ، به شخص این توانایی را می‌دهد که بدنش تقسیم شود. بدین ترتیب، یکی از بدن‌هایی که از تقسیم به‌دست می‌آیند، می‌میرد و به‌عنوان جسد فرد قلمداد می‌شود. خداوند بدن دوم را به آینده می‌فرستد و در آنجا اعاده می‌شود. اما آنچه این همانی شخص اعاده‌شده را با شخص مرده حفظ می‌کند، پیوندی علی میان این دو بدن با شخص پیش از مرگ است (۱۱).

د) **دیدگاه تقوم**^۵: خانم پروفیسور لین رادر بیکر از فیلسوفان معاصر آمریکایی است که هویت شخصی انسان را بر پایه‌ی دیدگاه جدیدی با عنوان «دیدگاه تقوم» تبیین کرده است. بیکر که مادی‌انگاری معتدل است، هرچند وجود بدن را برای شخص ضروری می‌داند، اما مادی‌گرایی صرف و رابطه‌ی این همانی میان شخص و بدن را رد می‌کند. از سوی دیگر، به عقیده‌ی وی، برای توجیه حیات پس از مرگ مسیحی، نیازی به تحویل بدن انسان به نفسی مجرد و یا ترکیبی از نفس و بدن و دوگانه‌انگاری جوهری نیست. بیکر هیچ‌یک از دیدگاه‌های موجود در مورد چگونگی حیات پس از مرگ را نمی‌پذیرد و معتقد است بهترین راه برای توجیه حیات پس از مرگ و هویت شخصی، پذیرش دیدگاه تقوم است.

طبق دیدگاه تقوم، آنچه تعیین‌کننده‌ی هویت شخصی انسان است، ویژگی «منظر اول شخص»^۶ می‌باشد و بدن مادی، تنها قوام‌بخش شخص انسانی است. به‌طور خلاصه، بیکر در راستای هماهنگی با معاد جسمانی مسیحیت معتقد است منظر اول شخص که ملاک اصلی هویت شخصی است، با قوام یافتن به‌وسیله‌ی یک بدن اخروی جدید، ضامن بقای شخص انسانی، پس از مرگ بدن دنیوی می‌باشد. لذا حیات پس از مرگ شخص، به صورت جسمانی ادامه خواهد داشت. تفاوت دیدگاه بیکر با جان هیک در این است که چون هیک میان شخص و بدن رابطه‌ی این همانی قائل است، خداوند با خلق بدن جدید، در واقع شخص جدیدی خلق کرده است؛ اما در دیدگاه بیکر، ملاک هویت شخصی، پس از مرگ بدن همچنان باقی است و بدن جدیدی که خداوند خلق می‌کند، تنها، قوام‌بخش جدیدی برای همان شخص موجود است. لازم به ذکر است دیدگاه بیکر درباره‌ی حیات پس از مرگ و ضرورت خلق بدن برای حفظ منظر اول شخص، محدود به معاد و قیامت نمی‌شود، بلکه برزخ را نیز شامل می‌شود؛ از این‌روست که طبق دیدگاه وی، منظر اول شخص، بلافاصله پس از مرگ بدن، برای بقای خود، نیاز به بدنی جدید خواهد داشت.

طبق آنچه گذشت، دو موضوع معاد جسمانی در آموزه‌ی مسیحیت و نیز تعریف هویت شخصی از دیدگاه تقوم، تأثیر بسزایی در تبیین چگونگی حیات پس از مرگ از دیدگاه بیکر دارند؛ از این رو در مقاله‌ی حاضر ابتدا به‌طور خلاصه آموزه‌ی مسیحی معاد و هویت شخصی از دیدگاه تقوم بیان شده و سپس به توضیح دیدگاه بیکر در مورد حیات پس از مرگ و ارزیابی این دیدگاه پرداخته می‌شود.

۲. شاخصه‌های آموزه‌ی مسیحی حیات پس از مرگ

بسیاری از ادیان گزارش‌هایی از زندگی پس از مرگ ارائه داده‌اند؛ اما آموزه‌ی مسیحی معاد، به دلیل محوریتش در سنت دینی غرب، بیش از دیگر ادیان مورد توجه فیلسوفان قرار گرفته است. رستاخیز مردگان از باورهای محوری مسیحیت است که سؤالات متعددی را نیز در پی داشته است. چگونگی حیات پس از مرگ و ویژگی‌های انسان در آنجا از مهم‌ترین آن‌هاست؛ به عبارت دیگر، سؤال این است که وقتی افراد از میان مردگان برمی‌خیزند، چگونه خواهند بود؟ آموزه‌های مسیحی گواه این است که مسیحیان معاد را جسمانی یا بدنی می‌دانند، چنان‌که پولس در رومیان می‌نویسد: «آن که عیسی مسیح را از میان مردگان برانگیخت، به بدن‌های فانی شما از طریق روحش که در شما وجود دارد، حیات خواهد داد» (۱۱، ص: ۸). علاوه بر این، در اول قرن‌تین چنین نگاشته که «معاد مردگان نیز همین‌گونه است. بدن فانی کاشته می‌شود و بدنی فناپذیر برمی‌خیزد؛ با حقارت کاشته می‌شود و با شکوه برمی‌خیزد...» (۱۵، صص: ۴۲-۴۴)؛ (۱۱).

در ادامه برای بررسی بهتر تطابق دیدگاه بیکر با آموزه‌ی مسیحی معاد به مهم‌ترین شاخصه‌های این آموزه که در همه‌ی دیدگاه‌های مسیحی مشترک می‌باشند، اشاره می‌شود: الف) **تجسد**: معاد نیازمند نوعی زندگی بدنی پس از مرگ است. بدن‌های پس از مرگ با بدن‌های پیش از مرگ متفاوت هستند، از این جهت که بدن‌های پس از مرگ، فسادناپذیر، روحانی و متبرک شده تلقی می‌شوند. حتی اگر میان مرگ و معاد عمومی، «برزخی» باشد که در آن نفوس نامتجسد باشند، براساس دیدگاه مسیحی، کسانی که پس از مرگ زندگی خواهند کرد، در نهایت متجسد و دارای بدن خواهند بود؛ پس معاد مسیحی مستلزم نوعی بدن است.

ب) **این‌همانی**: براساس آموزه‌ی معاد مسیحی، خود همین شخصی که روی کره‌ی خاکی زندگی می‌کند، پس از مرگ احیا می‌شود. در واقع افراد پس از مرگ، به‌صورتی غیرمتمایز و یکپارچه با جهان وجود نخواهند داشت، بلکه مشخص و متفرد می‌باشند. نه تنها در معاد وجود مشخص هست، بلکه افراد واحدی، هم در حال حاضر و هم پس از

مرگ، وجود دارند. پس رابطه‌ی میان شخص کنونی در این جهان، با شخص اخروی باید رابطه‌ی این‌همانی باشد.

(ج) **معجزه:** زندگی پس از مرگ به روایت مسیحی، عطیه‌ای الهی است؛ به این ترتیب، دیدگاه مسیحیت با دیدگاه یونانیان باستان که فناپذیری را ویژگی طبیعی نفس می‌دانستند، در تضاد قرار می‌گیرد (۸، ص: ۳۶۸).

به نظر یونانیان (مانند افلاطون) نفس به‌طور طبیعی فناپذیر است و بدون هیچ مداخله‌ی بیرونی، پس از مرگ بدن باقی می‌ماند (۹، ص: ۱۶۰).

با وجود اشتراک این شاخصه‌ها، در نوع معاد مسیحی اختلافات بسیاری در چگونگی تبیین حیات پس از مرگ میان فلاسفه‌ی مسیحی وجود دارد. دوگانه‌انگاران تفسیرهایی مطابق دیدگاه خود از نحوه‌ی رستاخیز مردگان و حیات پس از مرگ، به‌طور کلی ارائه می‌دهند و قائل به مهر تأیید کتاب مقدس بر وجود نفس برای انسان هستند. در مقابل، مادی‌انگاران وجود نفس و روح برای انسان را رد کرده و با دلایلی که می‌آورند، درصدد اثبات کردن همخوانی مادی‌انگاری با نحوه‌ی حیات پس از مرگ مسیحیت هستند. در مقاله‌ی حاضر فارغ از اینکه حق با کدام گروه است، به معرفی و بررسی دیدگاه مادی‌انگاران‌ی تقوم در این مورد که از سوی بیکر مطرح شده است، می‌پردازیم. اما از آنجا که ریشه‌ی همه‌ی این اختلافات در نحوه‌ی تبیین چیستی هویت انسانی است، لازم است ابتدا به معرفی شخص انسانی از دیدگاه تقوم و سپس به تبیین حیات پس از مرگ در این دیدگاه پرداخته شود.

۳. تبیین شخص انسانی از دیدگاه تقوم

لین بیکر در مورد هویت شخصی انسان عقیده دارد که اشخاص انسانی جواهری صرفاً مادی هستند که توسط بدن‌های مادی تقوم یافته‌اند، ولی درعین حال، با آن بدن‌ها این‌همانی ندارند. در واقع همین بدن مادی‌ای که شخص در حال حاضر دارد، یا هر بدن دیگری که در هر زمانی از وجود با او همراه است، به شخص انسانی قوام بخشیده است؛ بنابراین از نظر وی، شخص و بدن با یکدیگر این‌همانی ندارند، بلکه بدن، فقط قوام‌بخش شخص است. بیکر رابطه‌ی شخص و بدن را رابطه‌ی تقوم می‌خواند و به عبارت دیگر، طبق این دیدگاه، وظیفه‌ی بدن انجام فرایندهای طبیعی و بیولوژیکی‌ای می‌باشد که یک شخص برای اینکه دارای منظر اول شخص باشد، به آن‌ها نیازمند است (۷، ص: ۵).

در دیدگاه تقوم، یک شیء به دلیل داشتن ویژگی منظر اول شخص، یک شخص محسوب می‌شود و شخص بدین سبب که از بدنی انسانی برخوردار است، یک شخص

انسانی است. بنابراین معیار هویت شخصی و شخص بودن از نظر بیکر، داشتن ویژگی منظر اول شخص است. بدین ترتیب وی به جای این همانی شخص و بدن، به این همانی شخص و منظر اول شخص معتقد است. حال باید دید منظور بیکر از منظر اول شخص چیست؟ وی در پاسخ به این سؤال بیان می کند که منظر اول شخص عبارت است از این توانایی که شخص خودش را به عنوان خودش تصور کند. این توانایی صرفاً توانایی استفاده از ضمیر اول شخص نیست، بلکه لازمه‌ی آن این است که فرد بتواند خودش را به عنوان مرجع ضمیر اول شخص، مستقل از هر اسم یا توصیفی از خویش، تصور کند. این توانایی، در زبان با استفاده از ضمیر اول شخص در عباراتی که حاوی فعلی روان شناختی در صیغه‌ی اول شخص است بروز می یابد. بیکر در قالب یک مثال توضیح می دهد وقتی من به کسی می گویم: «من قول می دهم کنار تو بمانم»، من در این جمله، به خودم به عنوان خودم می اندیشم؛ هرگز به خودم به صورت سوم شخص نمی اندیشم. حتی اگر دچار فراموشی مطلق هم شده بودم و چیزی درباره‌ی نام و گذشته‌ی خود نمی دانستم، باز هم می توانستم به خودم به عنوان خودم بیندیشم. از نظر بیکر آنچه موجودی را شخص می کند، «خمیرمایه» ای نیست که از آن ساخته شده است. مهم نیست چیزی از مواد آلی ساخته شده باشد یا از سیلیکون یا درمورد خدا، از هیچ نوع «خمیر مایه» ی مادی ای ساخته نشده باشد، بلکه اگر موجودی منظر اول شخص داشته باشد، یک شخص خواهد بود (۸، صص: ۳۸۱-۳۸۲). با روشن شدن رابطه‌ی شخص و بدن و معیار شخص بودن از نظر بیکر، حال باید دید نهایتاً وی شخص انسانی را چگونه تعریف می کند؟ از نظر بیکر یک شخص انسانی در زمان t ، شخصی است (یعنی موجودی است با منظر اول شخص) که در زمان t به بدنی انسانی متقوم است و در آغاز وجودش نیز به بدنی انسانی تقوم یافته است. بیکر عبارت «در آغاز وجودش نیز به بدنی انسانی تقوم یافته است» را به جهت پرهیز از مشکلات ناشی از تناسخ می آورد. به عقیده‌ی وی، می توان اجزای آلی یک شخص انسانی را با اجزایی مصنوعی جایگزین کرد، تا جایی که شخص مذکور دیگر متقوم به بدن انسانی نباشد. اگر چنین شخصی باز هم دارای منظر اول شخص باشد، همچنان وجود خواهد داشت و حتی با بدنی مصنوعی، هنوز یک شخص خواهد بود. اما اگر دیگر یک شخص نباشد (یعنی دیگر منظر اول شخص نداشته باشد)، اصلاً وجود هم نخواهد داشت. به عبارت دقیق تر، شرایط بقای یک شخص با ویژگی شخص بودن (داشتن منظر اول شخص) متعین می شود. یک شخص انسانی می تواند دیگر آلی نباشد، اما همچنان موجود باشد (او می تواند یک بدن اعاده شده یا یک بدن الکترومکانیکی داشته باشد)، ولی نمی تواند شخص نباشد، اما موجود باشد. بنابراین از دیدگاه تقوم، یک شخص انسانی و بدن حیوانی ای که مقوم اوست، از لحاظ شرایط بقا با هم

متفاوت‌اند، بدون آنکه تفاوت فیزیکی بالفعلی میان آن‌ها موجود باشد. شرایط بقای حیوانات (همه‌ی حیوانات، چه انسان و چه غیرانسان) زیست‌شناختی، و شرایط بقای اشخاص، غیرزیست‌شناختی است (۸، ص: ۳۸۴).

۴. حیات پس از مرگ از دیدگاه بیکر

با تبیین دیدگاه بیکر در مورد هویت شخص انسان و تفسیری که از رابطه‌ی شخص و بدن ارائه داد، اکنون وقت آن است که ببینیم این شخص انسانی بیکر، آیا با مرگ بدن مادی از بین می‌رود یا پس از مرگ نیز به زندگی خود ادامه خواهد داد؟ همچنین در صورت ادامه‌ی حیات شخص، پس از مرگ، این زندگی به چه شکل است و از نظر بیکر آنچه پس از مرگ به حیات خود ادامه می‌دهد دقیقاً چیست؟

بیکر برای تبیین دیدگاه خود بیان می‌کند که دو عنصر دیدگاه تقوم که برای نشان‌دادن امکان متافیزیکی حیات پس از مرگ لازم‌اند، عبارت‌اند از: ۱. اشخاص انسانی ذاتاً متجسدند؛ ۲. اشخاص انسانی ذاتاً دارای منظر اول شخص هستند.

تجسد ذاتی: در این مورد بیکر معتقد است با اینکه اشخاص انسانی نمی‌توانند بدون نوعی بدن (بدنی که بتواند از منظر اول شخصی پشتیبانی کند) موجود باشند، اما می‌توانند بدون بدنی که بالفعل دارای آن هستند، وجود داشته باشند. به عبارت دیگر، از نظر وی، وجود بدن کنونی برای ما ضروری نیست، بلکه آنچه لازم است، مطلق بدن است. بنابراین در مورد مرگ نیز وی معتقد است ما می‌توانیم از اشخاص انسانی‌ای در معاد سخن بگوییم که با آنکه متجسدند، فاقد بدن‌های زمینی با اندام‌های انسانی و DNA هستند و همین اشخاصی که به بدن‌های خاکی متقوم هستند، می‌توانند با بدن‌هایی اعاده‌شده تقوم یابند. بنابراین بدن‌ها در کره‌ی زمین و در بهشت یکی نیستند، اما اشخاص چنین‌اند.

منظر اول شخص ذاتی: اگر منظر اول شخص یک شخص از بین برود، شخص از دایره‌ی وجود بیرون خواهد رفت. آنچه یک شخص را فردی می‌کند که هست، منظر اول شخص اوست؛ بنابراین آنچه باید در معاد بقا داشته باشد، منظر اول شخص است، نه نفس او (که به عقیده‌ی بیکر نفسی در کار نیست) و نه بدن او (چراکه او می‌تواند در معاد، بدن جدیدی داشته باشد). بیکر معتقد است آنچه بدان نیاز داریم، معیاری برای یکسان‌بودن منظر اول شخص در طول زمان است. به چه دلیل یک بدن در معاد همان منظر اول شخصی را دارد که شخص خاکی‌ای که در سال ۱۸۰۰ م زاده شده، واجد آن است؟ وی معتقد است جواب غیردوری معرفت‌بخشی به این پرسش وجود ندارد که به چه سبب شخص الف در زمان t1 و شخص ب در زمان t2، منظر اول شخص واحدی دارند؟

با توجه به آنچه تاکنون بیان شد، از آنجا که بیکر معیار اصلی شخص بودن را داشتن منظر اول شخص می داند، بنابراین مرگ شخص را نیز مرگ منظر اول شخص و نه مرگ بدن می داند. از سوی دیگر، به دلیل اینکه شخص را متقوم به نوعی بدن می داند، معتقد است شخص با مرگ بدنش در این دنیا به حیات خود خاتمه نمی دهد، بلکه با تقوّم یافتن منظر اول شخصش، به واسطه ی بدنی دیگر به حیات خود پس از مرگ بدن دنیوی ادامه می دهد. در ادامه ی تبیین، نظر بیکر به راستی آزمایی ادعای وی، مبنی بر تطابق دیدگاهی که ارائه داده است با آموزه ی معاد مسیحی، پرداخته می شود. برای این کار باید دید آیا دیدگاه بیکر نیز دارای ویژگی هایی که آموزه ی معاد مسیحی دارد می باشد یا خیر؟ بیکر در این زمینه پیش قدم شده و با نشان دادن سازگاری ویژگی های آموزه ی مسیحیت با دیدگاه خودش، به اثبات این ادعا پرداخته است. وی در این مورد بیان می کند دیدگاه تقوّم با هر سه مشخصه ی آموزه ی مسیحی معاد که بدان اشاره شد، سازگار است: تجسد، این همانی و معجزه.

در وهله ی اول، تقوّم نشان می دهد که چرا معاد باید جسمانی باشد. به عقیده ی بیکر، اشخاص انسانی ذاتاً متجسدند و بنابراین نمی توانند به صورت نامتجسد موجود باشند. منظر اول شخص یک ویژگی ذاتی برای شخصی است که از نوعی بدن تقوّم یافته است. یک منظر اول شخص نمی تواند خودبه خود و به صورت نامتجسد موجود باشد؛ بنابراین این پرسش که چرا معاد جسمانی است، نمی تواند مطرح شود. دیدگاه تقوّم درباره ی تفسیری از آموزه ی معاد که براساس آن، مقامی برزخی میان مقام پیش از مرگ و معاد عمومی وجود دارد، یک بدن برزخی را پیش فرض خواهد گرفت. به نظر وی، از آنجا که دیدگاه تقوّم نیازمند آن نیست که بدن واحدی برای شخص واحد وجود داشته باشد، از مشکلات حاصل از نظریه های سنتی درباره ی بدن اجتناب می کند.

در وهله ی دوم، طبق دیدگاه تقوّم، ملاک این همانی شخص، منظر اول شخص است، لذا این امکان وجود دارد که شخصی در آینده و دارای بدنی اعاده شده، با شخص الف در زمان حال، این همان باشد. برای دریافتن چگونگی امکان این امر، باید ویژگی سوم آموزه ی معاد مسیحی که معجزه است، بررسی شود.

در وهله ی سوم، معاد معجزه و موهبتی از جانب خداوند است. دیدگاه تقوّم می تواند از این ویژگی بهره جوید تا نشان دهد واقعیتی هست که براساس آن، شخص اعاده شده، شخص زید است. پرسش این است که کدام یک از اشخاص اعاده شده، شخص زید است؟ از آنجا که طبق دیدگاه تقوّم، شخص زید احتمالاً بدنی خواهد داشت که با بدن زمینی اش متفاوت است، چه بسا وی در بهشت به بدنی متفاوت متقوم باشد؛ بنابراین اگر گزاره ی

«شخص زید، شخصی است با بدن الف» صادق باشد، به‌نحو امکانی صادق است. (۸، صص: ۳۸۵-۳۸۶)؛ یعنی این امکان وجود داشت که شخص زید با بدن «ب» یا «ج» یا هر بدن دیگری موجود باشد. آنچه مهم است، داشتن بدن است؛ به‌عبارت‌دیگر، رابطه‌ی وجود شخص با بدن داشتن، رابطه‌ی ضروری است لکن رابطه‌ی شخص با نوع بدنی که دارد، رابطه‌ی امکانی است و با هر بدنی می‌تواند موجود باشد.

بیکر در مورد اعجاز و اعمال اراده و قدرت خدا در این زمینه، معتقد است براساس آموزه‌ی سنتی مشیت الهی، خداوند دو نوع علم دارد: علم آزاد و علم طبیعی. علم آزاد خداوند، علم به حقائق امکانی و علم طبیعی او، علم به ضروریات منطقی و متافیزیکی است. افزون‌براین، براساس آموزه‌ی سنتی مشیت الهی، تحقق هر امری بر قضای آزاد الهی مبتنی است. به عقیده‌ی بیکر، اینکه شخص متقوم به بدن اعاده‌شده‌ی «الف»، یا بدن اعاده‌شده‌ی «ب»، یا هر بدن دیگری باشد، به وجود هیچ نفس غیرمادی‌ای برای تعیین آن نیاز ندارد. تنها چیزی که بدان نیاز داریم، قضای آزاد الهی است. اگر خدا مقدر کند، شخص متقوم به بدن «الف»، منظر اول شخص زید را داشته باشد، شخص زید، شخص متقوم به بدن «الف» خواهد بود. البته به‌کارگیری آموزه‌ی مشیت الهی بدین شکل، امتناع متافیزیکی این همانی شخص زید را با هر دو شخص متقوم به بدن «الف» و متقوم به بدن «ب» حفظ می‌کند، چراکه بخشی از علم طبیعی خدا این است که به‌لحاظ متافیزیکی، ناممکن است که یک شخص با دو شخص، این‌همان باشد و براساس مفهوم «علم طبیعی خداوند»، آنچه به‌لحاظ متافیزیکی ناممکن است، در دایره‌ی قدرت خدا نیست، در نتیجه، دیدگاه تقوم، مسئله‌ی تکثیر را طرد می‌کند (۹، ص: ۱۶۲). با توجه به مطالب ذکر شده، بیکر دیدگاه تقوم را علی‌الخصوص برای مسیحیان، بر دیگر دیدگاه‌ها ترجیح می‌دهد (۸، ص: ۳۸۹).

۵. ارزیابی و نقد دیدگاه تقوم در رابطه با:

۵.۱. هویت شخصی

در مورد اصل نظریه‌ی تقوم بیکر انتقادات فراوانی وجود دارد که طرح مفصل آن‌ها و پاسخ‌هایی که بیکر به آن‌ها داده است، خارج از حوصله‌ی مقاله‌ی حاضر می‌باشد، اما به دلیل آنکه این دیدگاه پایه‌ی تبیین او از هویت شخصی است و در توجیه دیدگاه بیکر درباره‌ی موضوع مقاله تأثیر دارد، به اجمال به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود.

از جمله کسانی که به مبنای فلسفی دیدگاه بیکر انتقاداتی وارد کرده است، اریک اولسون می‌باشد. یکی از انتقادات وی به نظریه‌ی بیکر عبارت است از اینکه از نظر اولسون این امکان وجود ندارد که اشخاص انسانی را ترکیبی از منظر اول شخص و بدنی حیوانی

بدانیم. وی معتقد است طبق نظریه‌ی بیکر، نوعی دوگانگی میان اشخاص و بدن‌های آن‌ها وجود دارد و شخص که ملاک آن منظر اول شخص است، به نوعی انضمام به بدن مادی پیدا کرده است و از آنجا که بدن صرفاً مادی و جدای از ویژگی‌های خاص انسانی، با بدن دیگر حیوانات مساوی است، وی بدن‌های انسانی را درواقع حیوانات انسانی می‌خواند. بنابراین درمورد دیدگاه تقوم، معتقد است طبق این دیدگاه، از جهت وجودشناختی، اشخاص در وجودشان درواقع نوعی مصاحبت و همراهی با حیوانات انسانی دارند، درحالی‌که این مصاحبت در وجود، امکان‌پذیر نیست (۱۲، صص: ۱۰۲-۱۰۵). بیکر این حرف اولسون را رد کرده و معتقد است که این برداشت اولسون از دیدگاه تقوم درست نیست و دیدگاه تقوم هرگز به همراهی اشخاص با حیواناتی انسانی معتقد نیست، بلکه طبق دیدگاه تقوم، بدن‌های حیوانی-انسانی با ویژگی خاص منظر اول شخص، درواقع همان اشخاص انسانی هستند. میان اشخاص و بدن‌ها رابطه‌ی تقوم وجود دارد، نه اینکه دوگانگی و مصاحبتی در کار باشد (۱۰، صص: ۱۹۱-۱۹۲).

انتقاد دیگری که از سوی اسنودن به بیکر وارد شده، عبارت است از اینکه طبق نظر بیکر، از یک سو، در جایی که شخص وجود دارد، یک بدن حیوانی با نام «الف» نیز وجود دارد. از سوی دیگر، طبق دیدگاه تقوم، حیوانات نیز به این رشد ابتدایی منظر اول شخص رسیده‌اند که از کلمه‌ی «من» استفاده کنند. بنابراین می‌توان این‌گونه فرض کرد که بدن حیوانی «الف»، درحالی‌که به خودش به‌عنوان یک حیوان اشاره دارد، بگوید: «من یک حیوان هستم» و این جمله درست است. حال اگر طبق دیدگاه تقوم، شخص با حیوان این‌همانی نداشته باشد، جمله‌ی «من یک حیوان هستم» که به وسیله‌ی زبان بدن حیوانی «الف» که درواقع بدن شخص است، گفته شد، از آن جهت که اشاره به خود بدن حیوانی دارد، صحیح است، اما از جهت اشاره‌اش به شخص، غلط خواهد بود؛ لکن اسنودن می‌گوید نمی‌توان گفت جمله‌ای که در یک زمان و شرایط گفته می‌شود، هم درست باشد و هم غلط و دیدگاه بیکر مستلزم این جمع متناقضین است و این محال است (۱۵، صص: ۹۱).

نمونه‌هایی که بیان شد، بخش کوچکی از انبوه انتقاداتی است که درمورد دیدگاه تقوم مطرح شده‌اند. شمار زیادی از این انتقادات، مانند نمونه‌ی اول، انتقاداتی هستند که گویا از فهم نادرست دیدگاه تقوم و منظور بیکر از تعریف اصل رابطه‌ی تقوم و تفاوت آن با این‌همانی ناشی می‌شوند. بیکر تلاش می‌کند با شرح منظور خود از دیدگاه تقوم و یا تکرار دقیق تر مواضع خود، دیدگاهش را از این‌گونه انتقادات و اشکالات مبرا کند که تا حد زیادی نیز در این امر موفق بوده است. اما مواردی همچون انتقاد اسنودن نیز وجود دارند که به‌ظاهر قوی‌تر از انتقادات سطحی می‌باشند و در پذیرش دیدگاه تقوم، ایجاد مانع و ابهام

می‌کنند. اما به‌طور کلی این انتقادات که در فضای مادی‌انگارانه و با اصرار بر این‌همانی‌دانستن رابطه‌ی شخص و بدن مطرح می‌شوند، با تأکید بیکر بر عدم‌این‌همانی این رابطه، برای دیدگاه تقوم چندان بنیان‌برانداز به‌نظر نمی‌رسند. انتقادات جدی‌تر و دقیق‌تری در مورد دیدگاه تقوم می‌توان مطرح کرد که بیکر را به چالش بکشاند. مانند اینکه منظور بیکر از اصل و ماهیت خود منظر اول شخص چیست؟ از آنجا که بیکر در این جهان اصرار بر مادی‌گری صرف دارد، منظر اول شخص را مادی می‌داند یا خیر؟ اگر بلی، محل آن کجاست و اگر خیر، پس مادی‌گرایی بیکر زیر سؤال می‌رود. اما از آنجا که موضوع مقاله‌ی حاضر ارزیابی و نقد دیدگاه تقوم نیست، بیش از این نمی‌توان در این بحث وارد شد.

۵.۲. حیات پس از مرگ

در این بخش، ابتدا به بررسی میزان سازگاری دیدگاه تقوم با نظریات کلامی مطرح پرداخته و پس از بیان نقاط تشابه و تفاوت دیدگاه بیکر با آن‌ها، به برخی انتقاداتی که به نظریه‌ی بیکر در مورد حیات پس از مرگ وارد است، می‌پردازیم.

۵.۲.۱. سازگاری دیدگاه تقوم با رویکردهای کلامی و نقدهای مبنایی:

الف) دیدگاه بیکر در مورد حیات پس از مرگ، از جهت انکار نفس و تأکید فراوانی که وی بر جسم و بدن انسان دارد، در نگاه اول ممکن است به نظر برخی متکلمان که هویت انسان را به ماده و بدن مادی و نه صورت او می‌دانند، شبیه به‌نظر برسد. این گروه از متکلمان برای توجیه معاد، اعتقاد به اعاده‌ی معدوم و به‌عبارت‌دیگر، خلق مجدد بدن و شخص در جهان واپسین را مطرح می‌کنند (۲، ص: ۳۰۵). این گروه از متکلمین که اصولاً قائل به اصالت ماهیت نیز هستند، اعاده‌ی معدوم را ممکن می‌دانند، با این دلیل که اگر مانعی وجود داشت، از به‌وجود آمدن اولیه‌ی آن نیز ممانعت می‌کرد. آن‌ها در آن رابطه، استدلال ناقصی نیز می‌آورند. لکن براساس حکمت متعالیه و اصالت وجود، اعاده‌ی معدوم محال است و ملاصدرا ادله‌ی محکمی نیز بر استحاله‌ی اعاده‌ی معدوم بیان کرده است (۵، صص: ۱۰۴-۱۰۵)؛ اما در مورد بیکر باید گفت از آنجا که وی بدن را در هویت انسانی دخالت نمی‌دهد و معتقد به فنا‌ی بدن مادی است، با این گروه از متکلمان کاملاً متفاوت است. چنان‌که قبلاً اشاره شد، به عقیده‌ی بیکر، با مرگ بدن، شخص از بین نمی‌رود، بلکه منظر اول شخص و لذا شخص باقی است و پس از مرگ، تنها، تقومش به‌واسطه‌ی بدنی جدید خواهد بود. بنابراین نمی‌توان نظریه‌ی بیکر را به اعاده‌ی معدوم تشبیه کرد، زیرا اصلاً وی قائل به نابودشدن شخص نیست که بخواهد ادعای خلق مجدد و اعاده‌ی او را بکند.

ب) ممکن است کسی تصور کند از آنجا که بیکر نیز مانند ملاصدرا معتقد است هویت انسان در دنیا با یک بدن و در دنیای واپسین با بدنی دیگر موجود است، دیدگاه بیکر را

می توان دیدگاهی مانند ملاصدرا دانست، لکن چنین نیست؛ زیرا بیکر و ملاصدرا در مورد بدن اخروی تفاوت زیادی با یکدیگر دارند. هرچند صدرا نیز معتقد است بدنی که در رستاخیز برای انسان ایجاد می شود، شبیه به همین بدن دنیوی است (۴، ص: ۵۹۶)؛ اما در جای دیگر، به صراحت بیان می کند که: «عینیت بدن اخروی با بدن دنیوی این گونه نیست که عیناً شبیه بدن عنصری دنیوی باشد، بلکه فقط در صورت جسمی شبیه به آن است» (۴، صص: ۵۹۱-۵۹۲). در واقع آنچه تفاوت اصلی میان نظر صدرا و امثال بیکر را مشخص می کند، این عقیده‌ی جناب صدراست که وی بدن دنیوی را بدن حقیقی انسان نمی داند (۴، ص: ۵۹۲). از نظر وی، بدن حقیقی، حقیقتی نوری و لطیف است که از مراتب نفس به شمار می رود و این بدن جسمانی خارجی در واقع قشر و پوسته‌ی آن بدن حقیقی می باشد. وی آن بدن حقیقی را که معتدل در لطافت است، «بدن مثالی» می خواند (۳، ص: ۲۰۳). بنابراین دیدگاه صدرا هم از معاد صرفاً روحانی فاصله می گیرد و هم مشکلاتی که برای معاد جسمانی مطرح بود، از جمله عینیت بدن در ثواب و عقاب، بر این نظر وارد نمی شود. بدین ترتیب، انسانی که محشور می شود، همین بدن است با شکلی متعالی که مادیت و کثافت و جهات طبیعی را ندارد؛ بلکه بدن روشن و نورانی است (۱، صص: ۱۶۲-۱۶۳). با توجه به این توضیحات، تفاوت نظر بیکر و صدرا کاملاً مشخص می شود که به عقیده‌ی وی، صدرا بدن اخروی همین بدن مثالی ماست که در آنجا توسط نفس ظهور و بروز می یابد، لکن بیکر به خلق بدنی جدید توسط خداوند اعتقاد دارد که با اشکالاتی روبه‌روست و به صرف معجزه خواندن آن نیز نمی توان این اشکالات را توجیه کرد.

(ج) از آنجا که بیکر معتقد است در رستاخیز خداوند بدن دیگری برای انسان می آفریند، بنابراین می توان گفت نظر بیکر در مورد نحوه‌ی بازگشت بدن در حیات پس از مرگ، به نحو خلق المثل است که گروه دیگری از متکلمان به این نحوه‌ی حشر انسان در قیامت اعتقاد دارند. به عقیده‌ی این گروه از متکلمان، خلق مجدد بدن، اگر عین بدن دنیوی باشد، انتقاداتی بر آن وارد است، لکن در صورتی که این خلق جدید، خلق عین بدن دنیوی نباشد، بلکه خداوند «مثل» آن بدن را خلق کند و روح را به آن بدن متعلق گرداند، اشکالی لازم نمی آید. این پاسخ متکلمان نیز مورد پسند بسیاری از حکما قرار نگرفته است و در رد این نظریه گفته می شود که این بدن دنیوی طاعت نموده و یا معصیت کرده است، حال چگونه ممکن است که این بدن کاملاً نابود شود و بدن دیگری مورد بازخواست قرار بگیرد؟ (۱، صص: ۱۶۲-۱۶۳) این اشکال که گاه به عنوان نقدی بر عدالت خداوند مطرح می شود، بر دیدگاه بیکر نیز وارد است. در مجموع، اگر دیدگاه بیکر با این رویکرد کلامی سازگار باشد که ظاهراً از جهاتی بسیار شباهت دارد، همه‌ی ایراداتی که بر آن ها وارد است، بر نظریه‌ی

بیکر هم وارد خواهد بود، علاوه بر ایراداتی که از ناحیه ی دیدگاه تقوم با آن مواجه است. در ادامه به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود.

۵. ۲. ۲. اشکالات دیدگاه تقوم:

الف) ناسازگاری درونی: یکی از اشکالاتی که دیدگاه حیات پس از مرگ به‌خاطر ابتدای بر دیدگاه تقوم با آن روبه‌روست، این است که این عقیده ی بیکر که با از بین رفتن بدن مادی در این دنیا، خداوند بدن دیگری متناسب با عالم دیگر برای انسان خلق می‌کند، تا حد زیادی مادی‌گرایانه‌بودن دیدگاه او را زیر سؤال می‌برد؛ چراکه ازسویی، بیکر در معرفی هویت شخصی و شخص انسانی، معتقد است که انسان موجودی صرفاً مادی است و با هرگونه دوگانه‌انگاری و درنظرگرفتن روح برای انسان مخالف است، ازسوی دیگر، مرگ بدن مادی را مرگ شخص نمی‌خواند و بقای شخص را به بقای منظر اول شخص، هرچند با بدنی غیردنیوی، می‌داند. حال از بیکر سؤال می‌شود که بدن اخروی‌ای که خلق می‌شود، چه نوع بدنی است؟ مادی است یا مجرد؟ به دلایل متعدد، این بدن مادی نمی‌تواند باشد. یکی از دلایل این است که خاصیت ماده، تجزیه و استهلاک و فناست و نمی‌توان ماده‌ای را ابدی فرض کرد. بنابراین بدنی که در رستاخیز برای ابد برای انسان خلق می‌شود، باید نوعی تجرد داشته باشد. جالب است که داشتن نوعی تجرد در عالم پس از مرگ می‌تواند با عقاید بیکر مبنی بر پذیرش تجرد در عالم ماوراءطبیعت همخوانی داشته باشد، چراکه عالم پس از مرگ، از آنجا که در مقابل عالم طبیعت و ماده قرار دارد، جزئی از عالم ماوراء محسوب می‌شود. درنتیجه، به‌نظر می‌رسد طبق نظر بیکر، می‌توان بدن آن‌جهانی انسان را دارای نوعی تجرد دانست.

حال از بیکر این سؤال می‌شود که نظر وی درمورد منظر اول شخص چیست؟ مادی است یا مجرد. اگر مادی باشد و بخواهد در جهان واپسین که دارای نوعی تجرد است مادی باقی بماند، این ممکن نیست؛ زیرا جهان ماوراء، جهان ماده نیست. از دیگرسو، بیکر هرگونه تجرد برای منظر اول شخص در این جهان را رد می‌کند، زیرا مصرانه مخالف دوگانه‌انگاری جوهری درمورد انسان است.

ب) ایرادات فلسفی: ۱. ممکن است بیکر برای رهایی از مشکل پیشین به تأکید بر «ویژگی» خواندن منظر اول شخص درمقابل جوهر و ذات دانستن آن متوسل شود؛ بدین ترتیب که وی معتقد است منظر اول شخص، یک ویژگی در انسان است، ویژگی نیز حرفی از مادی و مجرد خواندن آن نیست و لذا جایی برای اشکال قبل باقی نمی‌ماند. لکن در این صورت، نقد دیگری که به این نظریه وارد می‌شود این است که چگونه موجودی با پیچیدگی‌هایی فراوان را که پیشرفته‌ترین مخلوق خدا است، می‌توان تنها در یک ویژگی

خلاصه کرد. اگر بیکر هیچ جوهری برای انسان در نظر نگرفته باشد و انسان را صرفاً یک ویژگی بداند، امری به دور از واقع‌گرایی است و نمی‌توان جواهر موجود در جهان را اموری غیراصیل خواند. همچنین این امکان وجود ندارد که امور ذهنی را بدون موضوع و جوهر در نظر گرفت (۶، ص: ۱۱۳)؛ اما اگر از نظر وی، انسان ترکیبی از ویژگی منظر اول شخص و جوهر بدن باشد نیز این سؤال مطرح می‌شود که چگونه می‌توان یک ویژگی صرف را بر یک جوهر مقدم دانست؟ چراکه به هر حال جوهر امری اشرف از ویژگی صرف است و در این صورت مشکل تقدم اخس بر اشرف به وجود می‌آید. علاوه بر این اگر بدن را موضوع منظر اول شخص بداند، این سؤال پیش می‌آید که در فاصله‌ی مرگ بدن دنیوی و خلق بدن جدید اخروی، منظر اول شخص متقوم به چیست؟ این فاصله‌ی انتقال از فنای یک بدن تا خلق بدن جدید و ورود به آن، هر قدر کوتاه باشد، باز هم گویا خللی در استمرار وجودی شخص ایجاد می‌کند، چراکه در این فاصله، چیزی قوام‌بخش منظر اول شخص نیست.

۲. ایراد دیگری که به دیدگاه حیات پس از مرگ بیکر وارد است، عبارت است از اینکه بیکر منظر اول شخص را یک ویژگی می‌داند که همان‌طور که بیان شد، توانایی خاص انسان نسبت به دیگر موجودات است؛ از درکی که نسبت به خودش به عنوان فاعل شناسنده دارد. حال سؤال اینجاست که آیا صرف یک ویژگی خاص در انسان می‌تواند مسئول همه‌ی اعمال و رفتار و تصمیم‌گیری‌های انسان قلمداد شود، چنان‌که پلنتینگا نیز معتقد است یک ویژگی صرف، قاعداً خودش نمی‌تواند بیندیشد (۱۴، ص: ۱۰۱). اگر بیکر این ویژگی منظر اول شخص را دلیلی به سوی مدلولی به عنوان خود اندیشنده در نظر می‌گرفت، تا حدی قابل‌پذیرش بود، اما وی همه‌ی شخص انسانی و هویت شخصی را در این ویژگی خلاصه می‌کند. لذا اگر بیکر چیزی در انسان به عنوان «خود» یا «نفس» را می‌پذیرفت، امکان به‌تحویل‌بردن این ویژگی به نفس یا خود وجود داشت، اما از آنجا که بیکر به‌جد وجود نفس را رد می‌کند، قبول کردن صرف یک ویژگی هر چند خاص، به عنوان اصل شخص انسانی و مسئول همه‌ی امورات و اعمال انسان، مشکل به نظر می‌رسد.

۳. دین زیمرمن ایراد فلسفی خود به حیات پس از مرگ از نظر بیکر را این‌گونه مطرح می‌کند که در یک دیدگاه فیزیکالیستی، انتقال شخص از بدنی به بدن دیگر را نمی‌توان به راحتی بیکر و بدون هیچ محدودیت خاصی فرض کرد. به عقیده‌ی وی، اگر ترکیب فیزیکی یک چیز، محدودیت‌های ضروری‌ای بر ترکیب فیزیکی بعدی آن اعمال نکنند، در واقع آن چیز حقیقتاً دارای آن ترکیب اولیه هم نیست. حال آنکه در دیدگاه تقوم، هیچ محدودیتی لحاظ نشده است و این امری خلاف واقع است که حتی با معجزه‌خواندن آن هم توجیه‌پذیر نیست. بدین ترتیب، زیمرمن در مورد دیدگاه بیکر معتقد است اشخاصی که

می‌توانند هر آن از ماده‌ی زنده به جسم اثیری (یا هر نوع بدن برزخی دیگری) تغییر پیدا کنند، در بهترین حالت، به معنایی ضعیف، «فیزیکی» هستند و می‌توانند مانند سایه یا روح از بدنی به بدن دیگر بروند. حال آنکه بیکر شدیداً به نفی هر نوع تجرد و نفس برای انسان اصرار دارد (۱۷، ص: ۳۴۰).

ج) ناسازگاری با آموزه‌های دینی: همان‌طور که بیان شد، بیکر معتقد است پس از مرگ، خداوند بدن جدیدی مناسب با جهان واپسین برای انسان می‌آفریند و منظر اول شخص، به آن بدن جدید قوام می‌یابد. حال اشکالی که پیش می‌آید این است که بدین ترتیب، بدن دنیوی که مرتکب گناه یا ثوابی شده، کاملاً از بین رفته و به جای آن، بدن جدیدی که مرتکب هیچ عملی نشده است، مورد ثواب و عقاب قرار می‌گیرد و این با عدالت خداوند سازگار نیست. در واقع این اشکال در مورد تمام کسانی که به نوعی قائل به خلق المثل هستند و حتی خود دیدگاه مسیحیت که قائل به آفرینش بدنی جدید برای فرد است، وارد است. باورنداشتن به تجرد نفس که باز یکی از آموزه‌های مورد اعتقاد مسیحیان است، به همراه دیگر ایراداتی که بر نظریه‌های کلامی مشابه وارد است، می‌تواند دیدگاه بیکر را مورد حمله جدی قرار دهد؛ در نتیجه، هر چند بیکر سعی کرده از بن‌بست‌هایی که به قول وی، دیگر دیدگاه‌ها در آن گیر افتاده‌اند، رهایی یابد، اما دیدگاه وی نیز بی‌اشکال نیست. از آنجا که نظر بیکر در مورد رستاخیز مبتنی بر نظریه‌ی جدید وی در مورد هویت انسانی است، انتقاداتی که بر دیدگاه تقوم در مورد هویت انسانی وارد می‌شوند نیز به نوعی نظریه‌ی حیات پس از مرگ بیکر را به چالش می‌کشند.

۶. نتیجه‌گیری

مسأله‌ی حیات پس از مرگ که از مسائل قابل توجه در میان متفکرین است، رابطه‌ی تنگاتنگی با تبیین هویت شخصی انسان دارد. لین رادر بیکر، فیلسوف مادی‌انگار مسیحی که دیدگاه خود را در مورد هویت شخصی به عنوان دیدگاهی جدید و متمایز از دیگر رویکردها ارائه داده است، چگونگی حیات پس از مرگ را نیز در دیدگاه تقوم خود شرح داده است. طبق دیدگاه تقوم، ملاک اصلی هویت شخصی، ویژگی منظر اول شخص است، اما این منظر اول شخص ضرورتاً متقوم به نوعی بدن می‌باشد، حال، این بدن یا همین بدن مادی دنیوی است و یا بدنی مناسب با جهان دیگر. در همین راستا، ملاک حیات و مرگ شخص نیز از نظر وی، منظر اول شخص و نه بدن مادی او می‌باشد. بنابراین با مرگ و زوال بدن دنیوی، شخص زایل نمی‌شود، بلکه تا ملاک اصلی شخص بودن، منظر اول شخص، موجود است، شخص حیات دارد. لین بیکر در مورد نحوه‌ی حیات شخص پس از مرگ

معتقد است با مرگ بدن مادی، منظر اول شخص به بدن دیگری (اخروی) منتقل شده و توسط آن قوام می‌یابد. این بدن اخروی به نظر بیکر، بدنی ثانوی است که خداوند به وسیله‌ی اعجاز بدنی متناسب با جهان پس از مرگ، برای منظر اول شخص فرد خلق می‌کند. وی بدین ترتیب سعی می‌کند ضمن حفظ دیدگاه جدید خود در مورد هویت شخصی انسان، حیات پس از مرگ جسمانی را مطابق با آموزه‌ی مسیحی توجیه کند و تناقضی با آن نداشته باشد. به‌رغم تلاشی که بیکر برای مصون ماندن دیدگاهش از اشکالات دیگر دیدگاه‌ها می‌کند، اما همان‌طور که اشاره شد، هم دیدگاه تقوم وی و هم نظر او در مورد حیات پس از مرگ، با انتقاداتی جدی روبه‌روست و نقاط ابهامی دارد که پذیرش این دیدگاه را دشوار می‌سازد. از جمله مهم‌ترین اشکالاتی که به آن اشاره شد، خلاصه‌کردن تمام هویت شخصی در یک «ویژگی» منظر اول شخص است که مشکلات متعددی از جمله خلل در استمرار وجودی انسان در طول زمان و یا عدم امکان مسئول دانستن یک ویژگی در برابر همه‌ی اعمال و رفتارهای شخص انسانی بر آن وارد است. همچنین دیدگاه بیکر با نوعی ناسازگاری درونی مواجه است و با مادی‌گرایی صرف وی همخوانی کامل ندارد. بدین ترتیب می‌توان گفت بیکر در ارائه‌ی تفسیری مادی‌گرایانه از حیات پس از مرگ مسیحیت طبق دیدگاه تقوم، به‌عنوان دیدگاهی بدون اشکال و قابل پذیرش برای همه، چندان توفیقی نیافته است.

یادداشت‌ها

۱. Lynne Rudder Baker (1944)، از فلاسفه‌ی معاصر آمریکایی و اساتید ممتاز دانشگاه ماساچوست آمریکا است. وی به آیین مسیحیت معتقد است و در مورد عالم طبیعی قائل به مادی‌انگاری می‌باشد.
۲. لازم به ذکر است که از آنجا که در دیدگاه بیکر، حیات پس از مرگ، اعم از برزخ و معاد است و آموزه مسیحی معاد نیز علاوه بر رستاخیز، شامل مباحث برزخ نیز می‌باشد؛ لذا در مقاله‌ی حاضر، استفاده از واژه‌های حیات پس از مرگ و معاد، به یک معنا آورده شده و شامل برزخ نیز می‌شود.

3. Simulacra Model
4. Falling Elevator Model
5. Constitution View
6. First Person Perspective

منابع

۱. حسینی تهرانی، سید محمدحسین، (۱۳۶۲)، معادشناسی، ج ۶، تهران: حکمت.
۲. رازی، فخر، (۱۳۴۳)، البراهین فی علم الکلام، تهران: دانشگاه تهران.

۳. صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم، (۱۳۸۸)، *الشواهد الربوبیه فی مناہج السلوکیه*، تصحیح سیدجلال‌الدین آشتیانی، قم: بوستان کتاب.

۴. _____، (بی‌تا)، *مفاتیح الغیب*، تهران: مولی.

۵. طباطبایی، محمدحسین، (۱۳۸۰)، ترجمه و شرح *نهایه الحکمه*، ترجمه ی علی شیروانی، ج ۱، تهران: انتشارات الزهرا.

۶. مسلین، کیت، (۱۳۸۸)، *درآمدی به فلسفه ذهن*، ترجمه ی مهدی ذاکری، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

7. Baker, Lynne Rudder, (2011) "Christian Materialism in a Scientific Age", *International Journal for Philosophy of Religion*, 69(1), pp.1-12.

8. _____, (2005), «Death and the Afterlife», *The Oxford Handbook of the Philosophy of Religion*, William J. Wainwright, ed., Oxford: oxford University Press, pp. 366-391.

9. _____, (2001), "Material Persons and the Doctrine of Resurrection", *Faith and Philosophy*, 18, pp. 151-167.

10. _____, (2000), *Persons and Bodies*, Cambridge: Cambridge University Press.

11. Green, Jeff, (2016), "Resurrection", *Internet Encyclopedia of Philosophy*, available at: <http://www.iep.utm.edu/resurrec>. (2016/1/15)

12. Olson, Eric T., (1997), *The Human Animal: Personal Identity without Psychology*, New York: Oxford University Press.

13. Peterson, Michael L., (2005), *Contemporary Debates in the Philosophy of Religion*, Oxford: Blackwell.

14. Plantinga, Alvin, (2007), "Materialism and the Christian Belief" *Persons; Human and Divine*, Oxford University Press., pp. 99-141.

15. Snowdon, Paul F., (1990), *Persons, Animals, Ourselves*, New York: Oxford University Press.

16. Van Inwagen, (1998), "The Possibility of Resurrection", *The Possibility of Resurrection and Other Essays in Christian Apologetics*, Boulder, Clorado: Westview Press, p.49.

17. Zimmerman, Dean, (2003), "Rejoinder to Lynne Rudder Baker," Contemporary Debates in *the Philosophy of Religion*, eds. Michael L. Peterson and Raymond J. Vanarragon, Oxford: Blackwell, pp. 295-343.